

Elucidating the Facets of the Need for a Religious Authority Based on the Narrations of the Ahl al-Bayt (a)*

‘Alī Bābāzādeh¹

Abstract

The religious authority of the Ahl al-Bayt constitutes one of the central and practically significant themes in the field of Imamate studies, as it encompasses many of the essential roles and functions of the Imamate. Although the Qur'an and the hadith literature address this issue in considerable detail, Imāmī scholars have paid comparatively limited attention to its various dimensions and implications. The principal aim of the present study is to explicate and substantiate the different grounds underlying humanity's and religion's need for a religious authority. According to the guidance of Imāmī traditions, after the Prophet Muḥammad, the Qur'an and the Prophetic Sunnah alone are not sufficient to ensure proper human guidance. The coherence and stability of religion lack meaning and efficacy without the explanation and interpretation provided by a legitimate religious authority. Acting solely upon the apparent meanings of the Qur'an and the Prophetic Sunnah, without recourse to such an authority, leads to misguidance and loss. The necessity of the continual presence of divinely appointed individuals—who, as God's representatives, exist throughout history to address the needs of both humanity and religion—is thus self-evident. These figures bear responsibility for explicating religion (the Qur'an and the Sunnah), responding to emerging questions and challenges, resolving disputes, and administering society in accordance with religious teachings. Methodologically, this study is structured into two main sections. The first analyzes the various aspects of humanity's need for religious authority, examining concepts such as guidance, comprehensive governance and management of human affairs, and the role of the religious authority in eliminating disagreement and confusion. The second section focuses on the function of the religious authority in ensuring the subsistence and endurance of religion, addressing themes such as "the religious authority as the interpreter and legislator of religion," "the religious authority as a safeguard against religious deviation," and "the dependence of the vitality of religion upon the religious authority." Through this analysis, the study demonstrates that both human guidance and the very life of religion are intrinsically bound to the presence of a divinely sanctioned religious authority.

Keywords: Religious Authority, Subsistence of Religion, Guidance, Religious Politics, Explanation and Legislation of Religion, Vitality of Religion

Research Article

Imāmah in the Light of
the Qur'an and Sunnah

2th Year, Vol. 3, 2025

Publisher: Emamat
International Foundation

ipj.emamat.org

Received: 2025/07/16

Revised: 2025/10/05

Accepted: 2025/10/11

Published Online: 2026/06/28



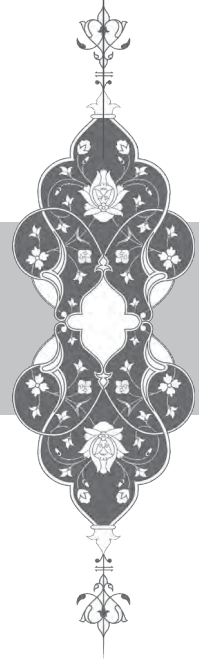
© the authors



* Cite this article: Bābāzādeh, A. (2025). Elucidating the Facets of the Need for a Religious Authority Based on the Narrations of the Ahl al-Bayt (a), *Imāmah in the Light of the Qur'an and Sunnah*, 2(3), p.313-339.

 <https://doi.org/10.22034/emamah.2025.535136.1072>

1. Level 4 Seminary Studies (Ph.D.-Equivalent), Expository Imamate Studies, Specialized Center for Imamology, Imamate International Foundation, Jafari Cultural Foundation, Qom, Iran
babazadehali110@gmail.com



تبیین وجوه نیازمندی به مرجع دین براساس روایات اهل بیت علیهم السلام*

علی بابازاده^۱

چکیده

مرجعیت دینی اهل بیت علیهم السلام از موضوعات کلیدی و کاربردی در دانش امامت است. این مفهوم می‌تواند بسیاری از نقش‌ها و کارکردهای امامت را پوشش دهد. در قرآن و احادیث به این موضوع به تفصیل پرداخته شده است؛ اما اندیشمندان امامیه کمتر به ابعاد و زوایای آن توجه کرده‌اند. هدف اصلی این پژوهش، تبیین و اثبات «وجوه نیازمندی بشر و دین به مرجع دین» است. مطابق رهنمود روایات امامیه، پس از پیامبر اکرم ﷺ، قرآن و سنت نبوی به تنهایی برای هدایت بشر کافی نیستند و استواری و قوام دین، بدون تبیین و تفسیر مرجع دین، فاقد ارزش است. عمل به ظاهر قرآن و سنت نبوی، بدون رجوع به مرجع دین موجب گمراهی و خسران است. ضرورت وجود انسان‌هایی که به نمایندگی از خداوند متعال، همواره در طول تاریخ حضور دارند تا نیاز بشر و دین را تأمین کنند، امری بدیهی است. این افراد مسئولیت تبیین دین (قرآن و سنت)، پاسخ‌گویی به مسائل و معضلات نوپدید، رفع اختلافات و مدیریت جامعه براساس آموزه‌های دینی را برعهده دارند. نوشتار حاضر در دو بخش اصلی سامان یافته است؛ نخست، وجوه نیاز بشر به مرجعیت دینی و دوم، نقش مرجع دین در قوام و پایداری دین را تشریح می‌کند. در بخش نخست،

مقاله پژوهشی

دوفصلنامه امامت در پرتو قرآن و سنت

سال دوم، شماره ۳، ۱۴۰۴

ناشر: بنیاد

بین‌المللی امامت

ipz.emamat.org

دریافت: ۱۴۰۴/۰۴/۲۵

بازنگری: ۱۴۰۴/۰۷/۱۳

پذیرش: ۱۴۰۴/۰۷/۱۹

انتشار آنلاین: ۱۴۰۵/۰۴/۰۷



© نویسندگان



* استناد به این مقاله: بابازاده، علی، (۱۴۰۴)، تبیین وجوه نیازمندی به مرجع دین براساس روایات اهل بیت علیهم السلام، امامت در پرتو قرآن و سنت، (۲) ۳، ص ۳۱۷-۳۴۳.

<https://doi.org/10.22034/emamah.2025.535136.1072>

۱. سطح ۴، امامت تبیینی، مرکز تخصصی امام‌شناسی، بنیاد بین‌المللی امامت، بنیاد فرهنگ

جعفری، قم، ایران.

babazadehali110@gmail.com

تحلیل مفاهیمی مانند هدایتگری، مدیریت و تدبیر همه جانبه امور بشر و نقش مرجع دین در زدودن اختلافات و سردرگمی‌ها بررسی شده است. در بخش دوم عناوینی مانند «مرجع دین به مثابه مبین و مشرع دین»، «مرجع دین به عنوان مانع انحراف دین» و «وابستگی حیات دین به مرجع دین» تحلیل و تبیین شده است.

واژگان کلیدی: مرجعیت دینی، قوام دین، هدایت، سیاست دینی، تبیین و تشریع دین، حیات دین

۱. مقدمه

امامت عالی‌ترین مقامی است که خداوند متعال تنها به برخی از اولیای خویش عطا فرموده است (کلینی، ۱۴۲۹: ۴۲۶/۱). مقامی که هیچ مرتبتی فراتر از آن در نظام آفرینش تعریف نشده است؛ از این رو، جایگاهی بسیار والا و حائز اهمیت است. این اهمیت سبب شده تا نظریه‌پردازان امامیه با دیدگاه‌ها و گرایش‌های فکری متنوع، همواره در پی کاوش، تحلیل و معرفی ابعاد این منصب الهی باشند. حاصل این تلاش‌ها، شکل‌گیری نگاه‌های گوناگون و متنوع نسبت به مسئله امامت بوده است.

در میان محدثان، شیخ صدوق در کتاب کمال الدین، امام را به عنوان «خلیفه الله» (صدوق، ۱۳۹۵: ۴/۱) معرفی کرده است. کلینی در الکافی از امام به عنوان «حجة الله» نام برده (کلینی، ۱۴۲۹: ۴۰۹/۱) و صفار در بصائر الدرجات، امام را به عنوان «عالم» (صفار، ۱۴۰۴: ۲) معرفی می‌کند.

متکلمان امامت را به معنای «ریاست عامه» تفسیر کرده‌اند؛ از جمله شیخ مفید در النکت الإعتقادیة (مفید، ۱۴۱۳: ۳۹)، خواجه نصیرالدین طوسی در تلخیص المحصل (طوسی، ۱۴۰۵: ۴۲۶)، علامه حلی در باب حادی عشر (حلی، ۱۳۶۵: ۱۰)، ابن میثم بحرانی در قواعد المرام فی علم الکلام (بحرانی، ۱۴۰۶: ۱۷۴) و فاضل مقداد در إرشاد الطالبین إلی نهج المسترشدين (مقداد، ۱۴۰۵: ۳۲۵).

فلاسفه اسلامی نیز با الهام از اندیشه یونانی، امام را «رئیس مدینه فاضله»

معرفی کرده‌اند؛ چنان‌که فارابی در آراء أهل المدينة الفاضلة (فارابی، ۱۹۹۵: ۱۱۶) و ابن سینا در شفا (ابن سینا، ۱۴۰۴: ۴۵۱) به این موضوع پرداخته‌اند.

صوفیه و عرفا نیز امام را به‌عنوان «انسان کامل» توصیف کرده‌اند؛ مانند الغراب در انسان کامل به نقل از ابن عربی (غراب، ۱۴۱۴: ۷) و سید حیدر آملی در جامع الأسرار (آملی، ۱۳۶۸: ۱۷۹).

همچنین علامه طباطبایی در المیزان امامت را به‌عنوان «ایصال الی المطلوب» (طباطبایی، ۱۳۹۰: ۲۷۲/۱) تعریف کرده است.

این دیدگاه‌ها نشان‌دهنده تنوع نگرش‌ها به مقام و جایگاه امامت در تاریخ اندیشه اسلامی است و بیانگر آن است که امامت دارای ابعاد مختلفی است که هرکدام، از زاویه خاصی به آن پرداخته‌اند.

مهم‌ترین و پرمناقشه‌ترین نظریه‌های امامت در طول تاریخ، همان رویکردهای پیش‌گفته بوده است. اندیشمندان بعدی نیز یا به بسط و تکمیل این دیدگاه‌ها پرداخته‌اند یا با نقد و بررسی، نقاط ضعف آن‌ها را برجسته ساخته‌اند. بااین حال، امامت را نمی‌توان صرفاً در این تبیین‌ها خلاصه کرد؛ چراکه با بررسی عمیق‌تر آیات قرآن کریم و احادیث امامیه، افق‌های جدیدی برای فهم و تبیین این جایگاه والا گشوده می‌شود.

یکی از این رویکردهای نوین، تبیین امامت از منظر مرجعیت دینی اهل بیت علیهم‌السلام است. مرجعیت دینی ائمه علیهم‌السلام از آموزه‌های مهم امامت است که هرچند به‌طور پراکنده در لابه‌لای منابع حدیثی و کلامی به آن اشاره شده؛ اما تاکنون پژوهش مستقل، نظام‌مند و همه‌جانبه برای واکاوی ابعاد این نظریه صورت نگرفته است.

ادعا این است که اگر امامت را از دریچه مرجعیت دینی اهل بیت علیهم‌السلام بنگریم، اثبات و توصیف امامت برای اهل بیت علیهم‌السلام بسیار آسان‌تر و قابل فهم‌تر خواهد بود و بسیاری از اشکالات و ابهاماتی که در سایر رویکردها مطرح است،

در این نگاه وجود ندارد. این رویکرد نوین، افق تازه‌ای در مطالعات امام‌شناسی می‌گشاید و نشان می‌دهد چگونه می‌توان با عبور از گفتمان‌های رایج، امامت را در پرتو کارکردهای عینی و هدایتگری ملموس اهل بیت علیهم‌السلام بازتعریف کرد.

در تعریف مرجعیت دینی اهل بیت علیهم‌السلام، گفته می‌شود که پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم امت را پس از خود، رها و بی‌سرپرست نگذاشت و اوصیایی همچون خویش را به امر خداوند منصوب نمود تا مردم با رجوع به ایشان و دریافت آموزه‌های دینی، از شک و حیرت رهایی یابند و از مسیر مستقیم هدایت منحرف نشوند. در مقابل، اهل سنت معتقدند که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم پس از خود جانشینی تعیین نکرد؛ اما مردم پس از رحلت ایشان به اجماع، ابوبکر را به عنوان خلیفه برگزیدند و ابوبکر نیز براساس قرآن و سنت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، مردم را راهنمایی و هدایت می‌کرد. نظریه اهل سنت پرسش‌های فراوانی را در ذهن برمی‌انگیزد. آیا واقعا چنین است که پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم مردم را بدون تعیین جانشین رها کرد؟ آیا مردم صلاحیت انتخاب جانشین پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را دارند یا همان‌گونه که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم از سوی خداوند انتخاب شده است، جانشین او نیز باید به انتخاب الهی باشد؟ آیا واقعا همه امت از جمله بنی‌هاشم و افرادی مانند سلمان، ابوذر و مقداد در سقیفه بنی‌ساعده حاضر بودند و با ابوبکر بیعت کردند؟ آیا قرآن و سنت به تنهایی و بدون وجود مبینی معصوم مانند پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، برای هدایت بشر کافی‌اند؟ در مواجهه با مسائل نوظهور و موضوعات مستحدثه که در ظاهر کتاب و سنت به آن‌ها اشاره نشده، اهل سنت چه راهکاری دارند؟ آیا عقل محدود و خطاپذیر غیرمعصوم می‌تواند پاسخ‌گوی نیازهای بشر تا روز قیامت باشد؟

این پرسش‌ها و ابهامات مشابه، ما را بر آن داشت تا با تبیین و اثبات مرجعیت دینی امامان علیهم‌السلام، تأکید کنیم که نیازهای بشر و قوام دین، تنها از طریق رجوع به اهل بیت علیهم‌السلام، به عنوان جانشینان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، برآورده می‌شود. از این رو، ضرورت دارد که در این نوشتار به بررسی نیاز بشر و دین به امام به عنوان مرجع دین پرداخته شود.

در اینجا لازم است مفهوم «رجوع» به امام برای دریافت آموزه‌های دینی به گونه‌ای روشن شود تا از بروز شبهات ناخواسته جلوگیری گردد. رجوع به امام صرفاً به معنای مراجعه حضوری و مستقیم به شخص امام نیست؛ هرچند این مراجعه، مصداق اصلی و بارز رجوع به شمار می‌آید؛ اما رجوع مصادیق دیگری نیز دارد؛ برای مثال، رجوع به وکلای مورد اعتمادی که خود معصومان علیهم‌السلام برای شیعیان شهرهای دیگر مشخص کردند. در دوران حضور امامان علیهم‌السلام، ایشان با توجه به پراکندگی جغرافیایی شیعیان، وکلای مورد اعتمادی در شهرهای مختلف منصوب می‌کردند و پیروان را به رجوع به این نمایندگان فرامی‌خواندند. این وکلا، حلقه واسط بین امام و مردم بودند و وظیفه انتقال آموزه‌های دینی را برعهده داشتند (نجاشی، ۱۳۶۵: ۱۰؛ کشی، ۱۴۰۹: ۵۲۳).

در دوران غیبت حضرت حجت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف، مفهوم «رجوع» به معنای مراجعه به قرآن کریم و احادیث اهل بیت علیهم‌السلام یا مراجعه به اهل فن و متخصصان در فهم و تبیین معارف دینی به کار می‌رود. در این دوره، علمای دین‌پژوه که در فهم منابع اصیل امامیه تخصص دارند، با تکیه بر قرآن و روایات معصومان علیهم‌السلام، وظیفه تبیین آموزه‌های دینی و پاسخ‌گویی به مسائل نوپدید را برعهده دارند. این نکته حائز اهمیت است که پاسخ‌گویی علمی عالمان دینی به معنای بی‌نیازی بشر از وجود امام عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف نیست. همچنین به معنای درستی قطعی تمام برداشت‌ها و تحلیل‌های ایشان تلقی نمی‌شود، بلکه اولاً، این رجوع به عالمان دینی، خود براساس دستور اهل بیت علیهم‌السلام صورت می‌گیرد (صدوق، ۱۳۹۵: ۴۸۴/۲؛ طبرسی، ۱۴۰۳: ۴۵۸/۲) تا شیعیان در دوران غیبت از سردرگمی و تردید نسبت به وظایف دینی خود رهایی یابند. ثانیاً، در عصر غیبت، راهی جز مراجعه به متخصصان دین‌شناس برای فهم و عمل به معارف دینی وجود ندارد. در عین حال، حضرت حجت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف در پس پرده غیبت، مراقب سلامت کلی جریان دین‌فهمی در جامعه شیعی هستند و در مواردی که زیادی یا نقصان فاحش در اندیشه و عملکرد دینی عالمان، آسیبی به اصل دین وارد سازد، به



اصلاح آن اقدام می‌فرمایند (کلینی، ۱۴۲۹: ۴۳۴/۱).

اگرچه کتاب‌ها و مقالاتی با هدف نشان دادن نیاز انسان به امام نوشته شده است، اما پژوهشی که نیاز دوگانه بشر و دین به امام را به مثابه مرجع دینی، با تکیه بر روایات امامیه بررسی کند، همچنان مغفول مانده است.

جایگاه مرجعیت دینی امامان علیهم‌السلام از جهات متعددی قابل تحلیل و تبیین است. در مقاله پیشین نگارنده با عنوان «بازخوانی و اثبات روایی اوصاف و شروط امامت از نگاه مرجعیت دینی»،^۱ شروط و اوصاف مرجع دین از منظر روایات تبیین شد. این نوشتار در پی آن است تا با تمرکز بر نیاز دوگانه بشر و دین به مرجع دین، این مسئله را براساس احادیث امامیه واکاوی و تبیین کند و نشان دهد که مرجعیت دینی، نه تنها پاسخی به نیازهای فردی و اجتماعی بشر است، بلکه شرط بقا و استمرار دین در همه ادوار تاریخی به شمار می‌رود. بنابراین، مسئله نیازمندی به مرجع دین از دو جهت قابل تحلیل است؛ نخست، نیاز مردم به مرجع دین و دوم، نیاز و قوام دین به مرجع دین.

۲. نیاز بشر به مرجع دین

در این بخش، ابتدا به اصل نیاز بشر به مرجع دین پرداخته می‌شود و سپس ابعاد مختلف این نیاز مورد تحلیل قرار می‌گیرد.

انسان در مسیر زندگی با پرسش‌ها و چالش‌های بی‌پایانی روبه‌رو است که پاسخ به آن‌ها فراتر از توان عقل محدود و تجربه‌های شخصی است. در دنیای پیچیده امروزی، انسان بیش از هر زمان دیگری در جست‌وجوی معنا و هدف زندگی است. او پس از شناخت خداوند درمی‌یابد که بی‌هدف آفریده نشده و خالقش از او انتظاراتی دارد (ذاریات: ۵۶). شناخت رضایت الهی و عمل براساس آن، تنها راه معنابخشی به زندگی، هدایت و سعادت دنیوی و اخروی است. از سوی دیگر، ارتباط مستقیم و بی‌واسطه با خداوند برای هدایت و سعادت

۱. فصلنامه نقد و نظر، شماره ۱۲۰، زمستان ۱۴۰۴ ش.

ممکن نیست. به همین دلیل، پروردگار بر پایه حکمت خویش، برخی از بندگان مقرب خود را به عنوان واسطه‌های هدایت برگزیده و به آنان علم و عصمت عطا فرموده است. این برگزیدگان الهی، همه آنچه را که بشر برای هدایت نیاز دارد، در اختیار دارند (صدوق، ۱۳۹۵: ۲۲۳/۱).

براساس این دو مقدمه، نیاز به مرجع دین خودش را نشان می‌دهد. مرجع دین، با تکیه بر علم مصون از خطا، پاسخ‌گوی نیازها و مشکلات بشر است. از این رو، بشر برای کسب رضایت پروردگار و هدفمند شدن زندگی، همواره به هدایت اهل بیت علیهم‌السلام به عنوان مراجع دینی نیازمند است.

در این بخش، سه نیاز اصلی و مهم بشر به مرجع دین، شامل هدایت، تدبیر امور و رفع اختلاف، بیان و تحلیل می‌شود.

۲-۱. هدایت

انسان برای حرکت و رشد در مسیر صحیح و عدم انحراف از آن، هرگز از راهنمایی‌های بیرونی بی‌نیاز نبوده است (کلینی، ۱۴۲۹: ۶۶/۱)؛ هرچند عقل انسان به عنوان راهنمای درونی (همان: ۳۵)، در تشخیص اصول اخلاقی پایه مانند حسن عدل یا قبح ظلم توانا است؛ ولی در شناخت کامل مصالح و مفاسد پیچیده دینی ناتوان است (صدوق، ۱۳۹۵: ۳۲۴/۱). این ناتوانی، نیاز به هدایت‌گری الهی را ضروری می‌سازد. خداوند متعال، برای پاسخ به این نیاز اساسی، از آغاز خلقت، زمین را از حجت‌های الهی، خالی نگذاشته است (همان: ۲۳۰). این هادیان، نیازهای بشر در مسیر تکامل را تأمین می‌کنند (کلینی، ۱۴۲۹: ۴۱۰/۱).

در روایات متعدد، با تعابیر گوناگون بر نیاز مردم به هدایت مرجع دین تأکید شده است. یکی از این تمثیل‌های پرتکرار، تشبیه امام به ستاره است (صدوق، ۱۳۹۵: ۲۴۴/۱). همان‌گونه که رهرو در بیابان تاریک به ستارگان برای نجات از سرگردانی نیاز دارد، بشر نیز برای حرکت در مسیر صحیح به هدایت مرجع دین نیازمند است. این تشبیه در امتداد تمثیل امام به کعبه قرار می‌گیرد (خزاز، ۱۴۰۱: ۱۹۹). در هردو تشبیه،





مفهوم رجوع محوریت دارد؛ همان‌گونه که انسان از روی نیاز برای جهت‌یابی به ستاره می‌نگرد و برای عبادت به کعبه رو می‌آورد، امام نیز چنین جایگاهی دارد؛ خداوند او را ستاره‌ای راهنما و کعبه‌ای برای هدایت قرار داده است.

از محتوای پیش‌گفته برمی‌آید که هدایت، به‌طور انحصاری در اختیار امامان علیهم‌السلام است؛ اما برای تأکید و تثبیت بیشتر، به برخی نصوص صریح اشاره می‌کنیم. ازجمله این نصوص، حدیث معروف ثقلین است که در آن، پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم تنها راه هدایت و رهایی از گمراهی پس از خویش را رجوع به قرآن و اهل بیت علیهم‌السلام معرفی می‌کند.^۱ پرسشی که در اینجا مطرح می‌شود این است، شیوه رجوع به قرآن چگونه است؟ آیا می‌توان به تنهایی به قرآن مراجعه کرد و به آنچه فهمیده می‌شود عمل نمود؟ پاسخ این است که مضمون حدیث ثقلین با تعبیری مشابه و نزدیک به هم بیان شده است. در یکی از این تعبیر، پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم می‌فرماید: «من در میان شما دو گوهر گران‌بها می‌گذارم: قرآن و علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام. بدانید که علی علیه‌السلام برای شما برتر از کتاب خدا است؛ چراکه او مفسر و آشکارکننده حقایق قرآن است» (ابن‌شاذان، ۱۴۰۷: ۱۶۱). این بیان روشن می‌سازد که حتی برای رسیدن به هدایت قرآنی، بشر از رجوع به مرجع دین بی‌نیاز نیست. همچنین در مناظره منصور بن حازم با برخی علمای عامه، بر این حقیقت تأکید شده است که قرآن به تنهایی نمی‌تواند هدایت‌گر باشد؛ چراکه قرآن ساکت است و برداشت‌های مختلفی از آن پدید می‌آید. ازاین‌رو، مردم در رجوع بی‌واسطه به قرآن به اختلاف و گمراهی دچار می‌شوند. بنابراین، قرآن همواره به قیم و سرپرست نیازمند است (کلینی، ۱۴۲۹: ۴۶۳/۱).^۲

۱. «دَعَا رَسُولُ اللَّهِ أَصْحَابَهُ بِمَعْنَى فَقَالَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي تَارِكُ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ أَمَّا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا، كِتَابَ اللَّهِ وَ عِثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي فَإِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْخَوْضَ» (صغار، ۱۴۰۴: ۴۱۳).

۲. در اینجا پرسشی مطرح می‌شود: با توجه به حدیث ثقلین که مراجعه به قرآن و اهل بیت علیهم‌السلام را ضروری می‌داند و با عنایت به این‌که فهم قرآن به رجوع به اهل بیت علیهم‌السلام نیازمند است، در این راستا، جایگاه و ثمره قرآن چیست؟ یکی از ثمرات مهم قرآن، رسوا ساختن مخالفان و معرفی امام به جویندگان حقیقت است. به‌عنوان نمونه، در مناظره منصور بن حازم با علمای اهل سنت، منصور به وسیله قرآن، علمای اهل سنت ←

حصر هدایت در امام از دو جنبه در روایت استنباط می‌شود:

۱. سیاق کلام پیامبر ﷺ؛ ایشان پس از خود، مردم را تنها به رجوع به قرآن و عترت سفارش فرمود. بی‌شک اگر مرجع سومی برای هدایت بشر وجود داشت، پیامبر ﷺ که در مقام بیان بودند، می‌بایست آن را ذکر می‌کرد.

۲. دلالت عبارت «لَنْ تَضِلُّوا»؛ واژه «لَنْ» نفی ابد و همیشگی می‌کند. یعنی «با رجوع به این دو گوهر، هرگز گمراه نخواهید شد». مفهوم این جمله به روشنی بیان می‌کند که هرگونه رجوع به غیر این دو، یا قرار دادن مرجع سومی در کنار آن‌ها، به گمراهی می‌انجامد. بنابراین، تنها این دو گوهر، هدایت‌گران حقیقی هستند.

در حدیث دیگری، پیامبر اسلام ﷺ اطاعت از اهل بیت علیهم‌السلام را به کشتی نوح علیهم‌السلام تشبیه می‌کند. همان‌گونه که تنها راه نجات از غرق شدن و هلاکت، کشتی نوح علیهم‌السلام بود، رجوع و اطاعت از اهل بیت علیهم‌السلام نیز تنها راه هدایت و رهایی از گمراهی است.^۱

بنابراین، نیاز بشر به هدایت تنها با رجوع به مرجع دین برطرف می‌شود. راه دومی برای هدایت وجود ندارد و مرجع دین به‌طور انحصاری نقش هدایتگری را برعهده دارد.

۲-۲. سیاست‌ورزی همه‌جانبه امور بشر

نیاز به کسی که تمام امور انسان را سیاست و تدبیر کند، از ضرورت‌های اساسی بشر است. برای تبیین دقیق معنای سیاست‌ورزی مرجع دین، نخست باید مفهوم سیاست را در لغت، اصطلاح و ادبیات روایی بررسی کنیم.

→ را مغلوب ساخت (کلینی، ۴۶۳/۱: ۱۴۲۹). همچنین در مناظره هشام بن حکم با فردی شامی، هشام از طریق قرآن و سنت، وی را به تشیع و پیروی از امام صادق علیهم‌السلام رهنمون ساخت (همان: ۴۱۹). بنابراین، قرآن کریم یکی از بهترین ابزارها برای استدلال در برابر مخالفان و هدایت جویندگان حقیقت به سوی امام به شمار می‌رود.

۱. «إِنَّمَا مَثَلُ أَهْلِ بَيْتِي فِيكُمْ مَثَلُ سَفِينَةِ نُوحٍ مَنْ رَكِبَ فِيهَا نَجَا وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا غَرِقَ» (صفار، ۱۴۰۴: ۲۹۷).



لغت‌شناسان، سیاست را به «تدبیر و سامان‌دهی امور و اصلاح‌گری هدفمند» تعریف کرده‌اند (فیومی، ۱۴۱۴: ۲۹۵/۲؛ ابن‌منظور، ۱۴۱۴: ۱۰۸/۶؛ ابن‌اثیر جزری، ۱۳۶۷: ۴۲۱/۲؛ صاحب بن عباد، ۱۴۱۴: ۴۱۶/۸). براین اساس، مفهوم بنیادین سیاست در لغت، همان تدبیر است. سیاست در اصطلاح، معنا و گستره سیاست، وابسته به مضاف‌الیه آن است. اگر مضاف‌الیه «تیمارگر اسب» باشد، مفهوم مراقبت و مدیریت هدفمند را می‌رساند.^۱ اگر مضاف‌الیه «حاکم» باشد، به معنای تدبیر و سامان‌دهی امور جامعه و رعیت است. اما عمدتاً سیاست در اصطلاح، به تدبیرِ امرا و وزرای سرزمین‌ها اطلاق می‌شود (کلینی، ۱۴۲۹: ۳۵۷/۲). در نتیجه، سیاست در لغت عام است و شامل هرگونه تدبیری می‌شود؛ ولی در اصطلاح خاص و محدود به دایره معنایی مضاف‌الیه است.

همان‌طور که بیان شد، در ادبیات معاصر، سیاست‌ورزی عموماً به حوزه حکمرانی و مدیریت کلان جامعه مرتبط است. در این نگاه، حاکم با تکیه بر دانش، تجربه، کیاست و اختیارات قانونی، امور جامعه را تدبیر می‌کند؛ اما سیاست‌ورزی مرجع دین به دو جهت، ماهیت متمایزی دارد؛ نخست، سیاست وی مشروط به داشتن حاکمیت ظاهری نیست؛ زیرا عبارت «سَاسَةُ الْعِبَاد» (صدوق، ۱۴۱۳: ۶۱۰/۲) و «لِیُسُوَسَ عِبَادَهُ» (کلینی، ۱۴۲۹: ۶۶۳/۱) عمومیت دارد و به زمان حاکمیت سیاسی مرجع دین مقید نیست. البته در صورت دارا بودن حاکمیت ظاهری، تدبیر امور سهل‌تر و فراگیرتر می‌شود. دوم، خداوند^۲ امر دین و امت را به مرجع دین سپرده است و به او علم و عصمتی الهی عطا کرد تا به واسطه آن مردم را سیاست و تدبیر کند.

این سه رکن (تفویض دین، علم و عصمت) در روایت امام صادق علیه السلام به وضوح نمایان است:

۱. «فَاتَانَا السَّائِسُ وَقَدْ صَلَّيْنَا الْعَتَمَةَ فَقَالَ: يَا مَوْلَايَ، نَفَقَ فَرَسُكَ.» (کلینی، ۱۴۲۹: ۶۳۴/۲؛ ابن‌منظور، ۱۴۱۴:

۲. از این رو تدبیر امور به انتخاب مردم وابسته نیست؛ برخلاف سیاست در اصطلاح سیاست‌مداران.

إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ أَذَبَ نَبِيَّهُ، فَأَحْسَنَ أَذَبَهُ، فَلَمَّا أَكْمَلَ لَهُ الْأَذَبَ، قَالَ: «إِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ»، ثُمَّ فَوَّضَ إِلَيْهِ أَمْرَ الدِّينِ وَالْأُمَّةِ لِيُسَوِّسَ عِبَادَهُ، فَقَالَ عَزَّوَجَلَّ: «مَا آتَاكُمْ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا»، وَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ مُسَدِّدًا مُوَفِّقًا مُؤَيِّدًا بِرُوحِ الْقُدُسِ، لَا يَزِلُّ وَلَا يَخْطِئُ فِي شَيْءٍ مِمَّا يُسَوِّسُ بِهِ الْخَلْقَ، فَتَأَذَّبَ بِآدَابِ اللَّهِ (كليني، ۱۴۲۹: ۶۶۳/۱).

براساس روایت، نکته‌های زیر آشکار می‌شود:

۱. عبارت «أَذَبَ نَبِيَّهُ، فَأَحْسَنَ أَذَبَهُ» گواه آن است که خداوند پیش‌زمینه لازم که شامل کمالاتی مانند علم و یرّه است را در پیامبرش تکمیل کرد.
 ۲. عبارت «ثُمَّ فَوَّضَ إِلَيْهِ أَمْرَ الدِّينِ وَالْأُمَّةِ» نشان می‌دهد که خداوند بعد از آماده‌سازی و اعطای کمالات به پیامبر ﷺ، مقام تشریع دین و تدبیر امور امت را هم‌زمان به پیامبر ﷺ سپرد.
 ۳. عبارت «مُسَدِّدًا مُوَفِّقًا مُؤَيِّدًا بِرُوحِ الْقُدُسِ، لَا يَزِلُّ وَلَا يَخْطِئُ» بر مصونیت پیامبر ﷺ از خطا و لغزش در سیاست‌گذاری و تدبیر امور مردم تأکید دارد.
 ۴. «لِيُسَوِّسَ عِبَادَهُ» مطلق بودن این عبارت حاکی از آن است که تدبیر پیامبر ﷺ هم دوران حاکمیت ظاهری و هم زمانی که پیامبر ﷺ حکومت ظاهری ندارد را شامل می‌شود.
- بنابراین، مردم در تمام امور اخروی و دنیوی خویش محتاج و نیازمند تدبیر و سیاست پیامبر ﷺ هستند. همان‌گونه که این اختیارات به پیامبر اکرم ﷺ تفویض شد، به اوصیای ایشان نیز انتقال یافته است. بنابراین، امامان شیعه علیهم‌السلام نیز وارث این جایگاه الهی هستند و تدبیر امور مردم در همه ابعاد برعهده ایشان است.^۱

۱. «مَا فَوَّضَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَدْ فَوَّضَهُ إِلَيْنَا.» (كليني، ۱۴۲۹: ۶۶۲/۱)

۲-۳. مرجع دین، رافع اختلاف و تحیر

حضور پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در میان مردم، آثار و برکات فراوانی به همراه داشت. تجلی بارز یکی از این برکات، رفع اختلاف های فکری و دینی از جامعه بود (بقره: ۲۳۱). پیامبر صلی الله علیه و آله با حل و فصل اختلافات، مردم را از حیرت و سردرگمی نجات می داد و نیازهای دینی آنان را پاسخ می گفت. این نیاز اساسی، به دوران حیات پیامبر صلی الله علیه و آله منحصر نبود، بلکه پس از رحلت ایشان نه تنها از میان نرفت، بلکه به گواه تاریخ، شدت و گستردگی بیشتری یافت. ظهور فرقه ها و نحله های فکری گوناگون، گسترش مناظرات کلامی و ورود شبهات بیرونی به فضای اسلامی، موجب شد اختلافات دینی مردم افزایش یابد و سردرگمی ها بیشتر شود. در چنین شرایطی، نیاز به وجود مرجعی همچون پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در هر عصری، ضرورتی انکارناپذیر است تا مردم برای رفع اختلافات و یافتن راه حقیقت، به او رجوع کنند و از حیرت و تردید رهایی یابند (کلینی، ۱۴۲۹: ۴۱۰/۱).

بخشی از مناظره هشام بن حکم^۱ به روشنی بر نیاز همیشگی مردم به وجود رافع اختلاف در هر عصری تأکید دارد. هشام برای اثبات این حقیقت به مرد شامی چنین استدلال می کند: چگونه ممکن است خداوند برای جسم انسان، «قلب» را قرار دهد تا هنگامی که حواس پنج گانه در تردید افتادند به آن رجوع کنند و شک زدوده شود؛ اما پس از پیامبر صلی الله علیه و آله، امت را بدون راهنما رها کند؟! حال آن که می داند مردم در حیرت، شک و اختلاف فرو خواهند رفت. براین اساس، مردم در همه زمان ها به مرجعی همانند پیامبر صلی الله علیه و آله نیازمندند تا با مراجعه به او، از شک و سرگردانی رهایی یابند و اختلافات خود را حل کنند (صدوق، ۱۳۹۵: ۲۰۷/۱).

سیره اصحاب امامان علیهم السلام نیز مؤید همین حقیقت است؛ آنان همواره در مواجهه با شبهات شخصی و اختلافات جامعه، خود را بی نیاز از رجوع به مرجع دین نمی دیدند و حل مشکلات خود را از ایشان می خواستند (صدوق، ۱۴۱۴: ۴۳؛ همو، ۱۴۱۳: ۳۵۱/۱).

۱. مناظره هشام به تنهایی دلیل نیست؛ چون به تأیید امام صادق علیه السلام منجر می شود ارزش پیدا می کند.

کلینی، ۱۴۲۹: ۲۵۷/۱ و ۶۵۳؛ طبرسی، ۱۴۰۳: ۴۷۱/۲؛ عیاشی، ۱۳۸۰: ۳۵۷/۱؛ حسینی، ۱۳۹۷: ۵۳۱).
 گویی این نیازمندی در تمام شئون زندگی به مرجع دین، در ذهن و ضمیر همه
 اصحاب ریشه داشت که در هنگام تحیر یا اختلاف، تنها مرجع رفع تحیر و
 حل اختلاف، مرجع دین است. از طرح مسائل مختلفی که اصحاب خدمت
 امامان علیهم السلام مطرح می‌کردند، دانسته می‌شود مرجع دین، صرفاً پاسخ‌گوی مسائل
 و اختلافات فقهی و اعتقادی نیست، بلکه در جایگاه خود، توانایی پاسخ‌گویی
 و حل و فصل بسیاری از معضلات و مسائل مختلفی از جمله پزشکی، اقتصادی
 و سایر زمینه‌هایی را دارد که در ظاهر با دین بی‌ارتباط به نظر می‌رسند (ر.ک:
 بابازاده، ۱۴۰۲).

۴. منشأ اختلافات مردم

امام صادق علیه السلام منشأ اصلی اختلافات میان مردم را در سه عامل بنیادین معرفی
 می‌کند: «تَحْرِيفُ الْعَالِينَ وَ انْتِحَالَ الْمُبْطِلِينَ وَ تَأْوِيلُ الْجَاهِلِينَ» (کلینی، ۱۴۲۹: ۷۷/۱).
 الف) تحریف غالین؛ این گروه کسانی هستند که دچار افراط‌گری در فهم دین
 شده‌اند و با تفسیرهای تند و غیرمنطقی، چهره معقول دین را تحریف می‌کنند. نمونه
 بارز این جریان، خوارج بودند که مرز میان ایمان و کفر را گناه کبیره می‌دانستند؛
 به این معنا که هر کس مرتکب گناه کبیره شود، از دایره ایمان خارج و داخل
 کفر قرار می‌گیرد. از میان آنان، گروهی به نام «آزارقه» ظهور یافتند که در افراط،
 پا را فراتر نهاده و معتقد بودند مرتکب کبیره نه تنها کافر، بلکه مرتد است و باید
 به همراه فرزندان در آتش سوزانده شود؛ چراکه بازگشت به ایمان برای او ممکن
 نیست. در قیامت نیز جاودان در آتش جهنم است (اشعری، ۱۳۶۰: ۸۵؛ بغدادی، ۱۹۷۷:
 ۶۲؛ شهرستانی، ۱۴۱۵: ۱۴۰/۱). در عصر حاضر نیز جریان سلفی که پیروان ابن تیمیه و
 محمد بن عبدالوهاب هستند، آموزه‌هایی مانند شفاعت اهل بیت علیهم السلام و توسل
 به ایشان را شرک دانسته و معتقدان به این عقاید را در صورت عدم توبه، مستحق
 قتل می‌دانند (ابن تیمیه، بی‌تا: ۱۸).





ب) انتحال مبطلین؛ این دسته افرادی هستند که با اغراض فاسد، مطالب باطل و ناروا را به دین نسبت می‌دهند. هدف آنان نه اصلاح، بلکه تخریب و ابطال حقایق دین است. ابوحنیفه از جمله این افراد است. وی با اتکا به رأی شخصی و اجتهاد مبتنی بر قیاس و استحسان، در مسائل فقهی حرف‌های جدیدی می‌زد که مورد انتقاد شدید امام صادق علیه السلام قرار گرفت (صدوق، ۱۳۸۵: ۸۶/۱).

ج) تأویل جاهلان؛ این گروه برخلاف دسته دوم، قصد ابطال دین ندارند، بلکه ناخواسته و به دلیل عدم آگاهی و جهل، دین را به نادرستی تأویل می‌برند. این دسته شامل حتی مؤمنان نیز می‌شود. از این رو امام صادق علیه السلام فرمود: «اگر مؤمنان در دین چیزی اضافه کنند، امام آن را اصلاح می‌کند و اگر کم کنند، امام آن را کامل می‌نماید» (کلینی، ۱۴۲۹: ۴۳۴/۱). استفاده از واژه «مؤمنان» نشان می‌دهد که این افراد نیت سوء و غرض فاسد ندارند، بلکه از روی جهل چنین می‌کنند. اگر قصد سوء داشتند، استفاده از لفظ مؤمنان ناصواب بود. نمونه‌ای از این نوع جهل، در رفتار عاصم بن زیاد دیده می‌شود که می‌پنداشت پوشیدن لباس خشن، کناره‌گیری از دنیا، همسر و فرزند و انتخاب زندگی زاهدانه، موجب تقرب به خداوند است (سید رضی، ۱۴۱۴: ۳۲۴).

بنابراین، مرجع دین به دلیل شناخت عمیق از دین، قادر است زمینه‌های غلو، بطلان و جهل در دین را شناسایی و اصلاح کند. از این رو، اصحاب امامان علیهم السلام نیز برای اجتناب از گرفتار شدن در دام غالیان، مبطلان و جاهلان خود را از رجوع به امام بی‌نیاز نمی‌دیدند.

امام صادق علیه السلام در حدیث دیگری منشأ اختلاف و تحیر میان مردم را در سه عامل مهم می‌داند: «مُلْتَبِسَاتِ الْوُحَى، مُعَمَّيَاتِ الشُّنَنِ وَ مُشْتَبِهَاتِ الْفِتَنِ» (حلی، ۱۴۲۱: ۲۵۹).

- «مُلْتَبِسَاتِ الْوُحَى»؛ گاهی اختلافات ناشی از ابهامات و پیچیدگی‌های موجود در متن وحی است؛ در این فضا برداشت‌های شخصی باعث می‌شود

ابهامات متون وحیانی افزون شود. مصداق بارز این موضوع، تفسیر به رأی است؛ به گونه ای که برخی افراد امور وحیانی را براساس برداشت های شخصی خود تفسیر می کنند، درحالی که قرآن و روایات دارای وجوه متعدد، لایه های معنایی گوناگون^۱ و ساختارهای خاصی مانند محکم و متشابه، ناسخ و منسوخ، و عام و خاص هستند. این تفسیرهای شخصی و نسبت دادن آن به دین و اشاعه آن در جامعه، به طور طبیعی موجب اشتباه و خلط میان حق و باطل می گردد.

- «مُعَمَّيَاتِ السُّنَنِ»؛ گاهی منشأ اختلاف، پوشیدن و مخفی کردن سنت های پیامبر ﷺ است. علت اصلی این پوشیدگی، سیاست های دستگاه خلافت پس از شهادت پیامبر ﷺ بود که به منظور از بین بردن حقیقت، منع نقل و تدوین حدیث را در پیش گرفتند. براساس منابع معتبر، راویان حدیث مورد پیگرد، تنبیه و حتی زندان قرار می گرفتند (ذهبی، ۱۴۱۹: ۱۲/۱) و بسیاری از سنت های پیامبر ﷺ پوشیده و مخفی ماند. بعدها، بسیاری از این سنت ها از سوی امامان علیهم السلام آشکار و نمایان شد.

- «مُشْتَبِهَاتِ الْفِتَنِ»؛ گاهی علت خلط حق و باطل، فتنه ها و بحران هایی است که زمینه ساز شبهه افکنی و اختلال در بصیرت دینی مردم می شود. در شرایط فتنه، مرز میان حق و باطل کم رنگ می شود و جامعه دچار سردرگمی، اضطراب فکری و ناتوانی در تشخیص درست از نادرست می شود. مانند فتنه سقیفه، جنگ جمل و رویارویی مسلمانان با همسر پیامبر ﷺ، جعل حدیث و نسبت دادن آن به پیامبر ﷺ، حيله قرآن به نیزه کردن در جنگ صفین و اتفاقاتی که بعد از قتل عثمان رخ داد.

مجموع این عوامل، بستری را فراهم آورد که تشخیص حق از باطل برای نوع مردم جز مرجع دین، ممکن نیست. به همین سبب افرادی که طالب حقیقت هستند، نیاز خود را با رجوع به مرجع دین تأمین می کنند. بنابراین، وجود مرجع

۱. «إِنَّ الْقُرْآنَ حَمَلٌ ذُو وُجُوهِ» (سید رضی، ۱۴۱۴: ۴۶۵؛ صدوق، ۱۳۷۸: ۲۹۰/۱).



دین در هر عصر و زمانی ضروری است تا مردم در مواجهه با اختلافات و شبهات به او مراجعه کنند. در غیر این صورت، حقیقت همواره بر مردم پوشیده خواهد ماند و مردم در تاریکی تردید و اختلاف گرفتار خواهند شد که این امر خلاف غرض و هدف خلقت است.

۵. قوام دین به مرجع دین

تاکنون، تمرکز بحث بر نیاز بشر به مرجع دین بود؛ به این معنا که انسان برای شناخت، فهم و اجرای صحیح دین، ناگزیر است به مرجع دین رجوع کند؛ اما از منظر دیگری نیز می‌توان مسئله نیاز به مرجعیت دینی را واکاوی کرد و آن نسبت دین با مرجع دین است. به تعبیر دقیق‌تر، نه تنها بشر برای دینداری، بلکه خود دین نیز برای تحقق، بقا و قوام به مرجعیت دینی نیازمند است. در این بخش، تلاش می‌شود نیاز ذاتی دین به مرجع دین مورد تحلیل و بررسی قرار گیرد.

در سنت کلامی امامیه، به‌ویژه در منابع متقدمان، بیشتر از نیاز انسان به امام سخن رفته است؛ اما بُعد دیگر ماجرا، یعنی نیاز خود دین به مرجع دین، کمتر مورد توجه قرار گرفته و در ساختار نظام‌مند کلامی تبیین نشده است. درحالی‌که این موضوع در متون دینی، به‌ویژه قرآن کریم و به‌طور مبسوط‌تر در روایات اهل بیت علیهم‌السلام، برجستگی و تأکید ویژه‌ای یافته است. بنابراین، اگرچه در بُعد تحقق و اجرای دین در عرصه عمل، بشر نیازمند به مرجع دین است؛ اما لازم است به این نکته نیز توجه شود که دین برای حفظ اصالت، استمرار و پویایی خود نیز به مرجع دین نیازمند است.

تفکیک و تفاوت میان دو وجه نیاز؛ وجه نخست نیاز بشر به مرجع دین، به نسبت دین با عرصه عینی و خارجی آن در جامعه و کارکرد فردی و اجتماعی انسان‌ها می‌پردازد. در این چهارچوب، انسان برای شناخت درست دین و عمل صحیح به آن، به مرجعیت دینی نیازمند است. وجه دوم نیاز دین به مرجع دین؛ این وجه به خود دین نظر دارد. یعنی دین برای حفظ ماهیت و استمرار حیات

خویش و دفع تحریف‌ها، بدعت‌ها و انحرافات، به حضور مستمر مرجعیت دینی در طول زمان نیازمند است. در این بخش ضرورت نیاز به مرجع دین، فارغ از میزان التزام عملی جامعه به دین، مورد تأمل قرار می‌گیرد. در این بخش، کوشش می‌شود تا مهم‌ترین مؤلفه‌های نشان‌دهنده نیاز دین به مرجع دین، تحلیل می‌شود. این مؤلفه‌ها عبارتند از: ۱. مرجعیت دینی به مثابه مبین و مشرع دین؛ ۲. مانعیت مرجع دین از انحراف دین؛ ۳. وابستگی حیات و استمرار دین به مرجع دین. این سه محور، نشان می‌دهند که مرجع دین، صرفاً نقش پاسخ‌گویی به نیازهای انسان را ندارد، بلکه خود، رکن و مقوم دین است و بدون او، دین به تدریج از معنا، کارآمدی و حیات می‌افتد.

۵-۱. مرجع دین به مثابه مبین و مشرع دین

در این بخش، به سه عامل بنیادین و نقش مرجع دین در هر یک از آن‌ها پرداخته می‌شود. دو عامل نخست، یعنی قرآن کریم و سنت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله برای بروز و ظهور خود منحصر به تبیین مرجع دین نیازمندند. عامل سوم که در ادبیات روایی از آن به «معضلات دین» تعبیر شده است، صرفاً به تشریع مرجع دین وابسته است.

۵-۱-۱. تبیین قرآن کریم

بخشی از وظیفه مرجع دین، تبیین کلام الهی است. خداوند در قرآن کریم خطاب به پیامبرش صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ» (نحل: ۴۴). براساس این آیه، وظیفه مهم پیامبر صلی الله علیه و آله نه صرفاً ابلاغ، بلکه تبیین تفصیلی آیات قرآن برای مردم است.^۱ بنابراین، قرآن یا به تعبیر کلی‌تر، دین بدون تبیین پیامبر صلی الله علیه و آله اعتبار ندارد و حتی می‌تواند خطرآفرین باشد؛ زیرا

۱. آیه ۴۴ سوره نحل «أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ» با آیاتی نظیر «مَاعَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ» (مانده:

۹۹) منافاتی ندارد؛ زیرا این دو آیه در دو مقام است؛ مقام اول بلاغ و مقام دوم تبیین آنچه ابلاغ شده است.

به بیان دیگر، بلاغ مربوط به محکّمات و تبیین نسبت به متشابهات است.





مردم براساس فهم شخصی خود در درک و عمل به قرآن تلاش می‌کنند و این امر، موجب گمراهی و هلاکت می‌شود. شأن تبیین قرآن برای اوصیای پیامبر ﷺ نیز محفوظ است (صفار، ۱۴۰۴: ۳۸۵)؛ چراکه در روایات بر جایگاه اوصیای پیامبر ﷺ به عنوان قیم قرآن تأکید شده است (کلینی، ۱۴۲۹: ۴۶۳/۱). بنابراین، قرآن برای ماهیت و استمرار حیات خویش به مرجع دین نیازمند است.

۲-۱-۵. تبیین سنت پیامبر ﷺ

سنت پیامبر ﷺ نیز همچون قرآن وجوه مختلفی دارد و بدون تبیین مرجع دین، می‌تواند دچار اشتباه در فهم شود. امیرالمؤمنین (علیه السلام) در این باره می‌فرماید: «امر پیامبر ﷺ مانند قرآن است؛ ناسخ و منسوخ، عام و خاص و محکم و متشابه دارد». کلام رسول خدا ﷺ گاه دو وجهی بود. گویی ظاهر کلام عام بود؛ ولی مراد پیامبر ﷺ خاص بود. مردم نیز از مراد ایشان سؤال نمی‌کردند. کلام رسول خدا ﷺ بین مردم منتشر می‌شد و مردم با توجه آیه «مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا» (حشر: ۷)، درصدد انجام برمی‌آمدند و دین مشتبّه می‌گشت (کلینی، ۱۴۲۹: ۱۶۰/۱). بنابراین، بخش دیگری از دین که سنت‌های پیامبر ﷺ باشد، به مرجع دین نیازمند است و بدون تبیین ایشان دین صحیح مضمحل می‌شود.

شبهه‌ای ایجاد شده است، همان‌گونه که قرآن و سنت پیامبر ﷺ دارای ابعاد و وجوه مختلف‌اند، احادیث امامان (علیهم السلام) نیز از همین ویژگی برخوردارند (صدوق، ۱۴۰۳: ۲؛ همو، ۱۳۷۸: ۲۹۰/۱). در دوران حضور، امکان مراجعه مستقیم به امام وجود داشت و بدین‌وسیله شک‌ها و اختلافات رفع می‌شد؛ اما در دوران غیبت این امکان وجود ندارد. از این رو، این پرسش مطرح می‌شود که در زمان غیبت، راهکار رفع شک و اختلاف و دستیابی به فهم صحیح از دین چیست؟

پاسخ آن است که همان‌گونه که مواجهه با متشابهات قرآنی، توقف تفسیری و ارجاع به محکّمات ضروری است، در حوزه حدیث نیز باید روایات متشابه به احادیث محکم ارجاع داده شوند؛ بدین معنا که روایات متشابه را به‌گونه‌ای

تفسیر کنیم که با احادیث محکم مطابقت داشته باشد (همان).^۱ این روش، همان تفقه در دین است که اهل بیت علیهم السلام همواره شیعیان را به آن توصیه کرده‌اند (صدوق، ۱۴۰۳: ۲).

در عصر غیبت، این وظیفه بر دوش عالمان دین است؛ کسانی که با تخصص در قرآن و احادیث، عهده‌دار معارف دینی هستند. البته این به معنای عصمت در فهم و استنباط عالمان دینی یا پر کردن غیبت امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف نیست، بلکه عالمان دینی در عصر غیبت، نقش رفع تحیر و تقلیل اختلاف را ایفا می‌کنند و در همین حدود نیز مورد تأیید شارع مقدس قرار گرفته است.

این نکته نیز مغفول نماند که این رجوع نخست براساس دستور خود اهل بیت علیهم السلام صورت می‌گیرد (صدوق، ۱۳۹۵: ۴۸۴/۲؛ طبرسی، ۱۴۰۳: ۴۵۸/۲). دوم این‌که در عصر غیبت، راهی جز مراجعه به متخصصان دین شناس وجود ندارد. در عین حال، حضرت حجت عجل الله تعالی فرجه الشریف در پس پرده غیبت، مراقب سلامت کلی جریان دین فهمی در جامعه شیعی هستند و در مواردی که زیادی یا نقصان فاحش در اندیشه و عملکرد دینی عالمان، آسیبی به اصل دین وارد سازد، به اصلاح آن اقدام می‌کند (کلینی، ۱۴۲۹: ۴۳۴/۱).

۳-۱-۵. تشریح در معضلات

سومین بخش از دین که به طور ویژه به مرجع دینی نیاز دارد، در ادبیات روایی به معضلات (صفا، ۱۴۰۴: ۲۳۴) تعبیر شده است. معضلات به معنای مسائل نوظهور فاقد نص صریح از قرآن یا سنت نبوی صلی الله علیه و آله است و پاسخ‌گویی به آن‌ها به تشریح از سوی مرجع دین نیازمند است. تفاوت اساسی این بخش با دو مورد پیشین در این است که در قرآن و سنت نبوی صلی الله علیه و آله، جایگاه و وظیفه مرجع دین، تبیین

۱. احتمال دیگری که در تفسیر این حدیث مطرح شده، آن است که مقصود از ارجاع احادیث متشابه به احادیث محکم، لزوم مراجعه به امامان علیهم السلام برای فهم روایات متشابه است. مؤید این برداشت، روایتی از امام صادق علیه السلام است که ایشان در آن، محکومات را به امیرالمؤمنین علیه السلام و سایر امامان علیهم السلام تفسیر کرده‌اند (کلینی، ۱۴۲۹: ۳۶۹/۲).



است؛ ولی در معضلات، جایگاه او، تشریع و قانون‌گذاری است.

براساس آنچه گذشت، روشن می‌شود که تبیین و تشریع امام، نه تفصیل حاشیه‌ای بر دین، بلکه جزئی از حقیقت و متن دین است. این موضوع با بیان‌های مختلفی در روایات آمده است؛ «زَمَامُ الدِّینِ» (کلینی، ۱۴۲۹: ۴۹۲/۱)، «قیم الدین» (ابن‌مشهدی، ۱۴۱۹: ۲۱۸)، «دِیَانِ الدِّینِ» (کلینی، ۱۴۲۹: ۳۰۱/۹) و تعبیرات دیگر (صفار، ۱۴۰۴: ۳۱) هرکدام ما را به این حقیقت متوجه می‌کند که امام اختیاردار دین و کلام او متن دین است. بنابراین، دین در تمام مراتب خویش، به مرجع دین نیازمند است و فقدان چنین مرجعی، به معنای نابودی حقیقت دین خواهد بود. تشریع در امور نوپدید و مسائل مستحدثه، شأن ویژه مرجع دین است؛ اما در دوران غیبت، فقیه چنین حقی ندارد؛ وظیفه او تشریع و وضع حکم جدید نیست، بلکه مأموریت وی استنباط و استخراج حکم ظاهری این مسائل، از آیات و روایات است.

۲-۵. مرجع دین؛ مانع انحراف دین

در مسیر تحقق و گسترش دین، همواره موانعی وجود دارد که مانع از نفوذ صحیح آموزه‌های دینی در جامعه می‌شود. این موانع الزاما از جانب دشمنان بیرونی برنمی‌خیزد، بلکه گاه ناخواسته از درون جامعه ایمانی و در اثر نادانی، برداشت ناصواب یا افراط و تفریط افراد مؤمن شکل می‌گیرد (صدوق، ۱۳۹۵: ۲۰۳/۱). چنین موانعی، خواه از ناحیه دشمنان باشد و خواه از دوستان ناآگاه، موجب مشتبه شدن حقایق دین برای مردم و زمینه‌ساز انحرافات متعدد می‌شود (همان: ۲۰۴).

در چنین شرایطی، شدت نیاز دین به مرجع دین آشکار می‌شود؛ او با مدیریت و هدایت آگاهانه دین، مسیر حق را برای جویندگان آن روشن می‌کند و اجازه نمی‌دهد آموزه‌های اصیل دین در میان انبوهی از تحریفات و بدعت‌ها گم شوند. اگرچه در طول تاریخ، انحرافات گسترده‌ای در حوزه دین پدید آمده است و دشمنان بارها درصدد نابودی آن برآمده‌اند، اما حقیقت دین هرگز به واسطه

این انحرافات از بین نرفته است. راز بقای دین، در نقش بی بدیل مرجع دین در حفظ و حراست از آن نهفته است.

۳-۵. وابستگی حیات و استمرار دین به مرجع دین

یکی دیگر از نیازهای اساسی دین به مرجع دین، تأمین حیات و استمرار آن در طول تاریخ است. دین الهی، نه صرفاً مجموعه‌ای از گزاره‌های مدون در اوراق قرآن، بلکه حقیقتی جاری و زنده است که در وجود مرجع دین تحقق می‌یابد. همین موضوع را امام صادق علیه السلام چنین بیان می‌کند:

لَوْ كَانَتْ إِذَا نَزَلَتْ آيَةٌ عَلَى رَجُلٍ، ثُمَّ مَاتَ ذَلِكَ الرَّجُلُ مَاتَتِ الْآيَةُ، مَاتَ الْكِتَابُ، وَلَكِنَّهُ حَيٌّ يَجْرِي فِي مَنْ بَقِيَ كَمَا جَرَى فِي مَنْ مَضَى؛ اگر چنین بود که وقتی آیه‌ای بر مردی نازل شود، با مرگ او آن آیه بمیرد، کتاب خدا نیز مرده بود؛ درحالی‌که قرآن زنده است و همان‌گونه که در گذشته جریان داشت، در میان آیندگان نیز جاری خواهد بود (کلینی، ۱۴۲۹: ۴۷۲/۱).

این حدیث نشان می‌دهد حقیقت قرآن نه در اوراق مکتوب، بلکه در وجود زنده حجج الهی تجلی می‌یابد.^۱ اراده خداوند بر این است که دین تا قیامت به عنوان برنامه هدایت جاری باشد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مأموریت تبیین قرآن را آغاز کرد و این رسالت با انتقال ولایت به امامان علیهم السلام تداوم یافت. انتقال حقیقت دین از حجتی به حجت دیگر، ضامن استمرار حیات دین است.

فقدان حجج الهی به معنای مرگ حقیقی دین است؛ چراکه قرآن با وجود ناسخ و منسوخ، عام و خاص و محکم و متشابه، بدون تبیین مرجع دین، زمینه‌ساز برداشت‌های متضاد و تحریف ماهوی خواهد شد. این انحراف باعث می‌شود دین حقیقت اولیه خود را از دست بدهد و قادر نخواهد بود به حیات و استمرار خویش تا قیامت ادامه دهد. بنابراین، وجود مرجع دین در هر عصری نه تنها برای هدایت بشر، بلکه برای حیات خود دین ضرورت انکارناپذیری است.

۱. «بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ» (عنکبوت: ۴۹).





استمرار حیات دین مشروط به دو رکن است؛ نخست، وجود مرجع دین به مثابه مجرای زنده سازی معارف؛ دوم، اتصال سلسله هدایت از پیامبر صلی الله علیه و آله تا امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف. بنابراین، مرجعیت دینی شرط لازم برای تحقق عینی دین در پهنه تاریخ است. از این رو، دین به مثابه حقیقتی زنده و متحرک، برای بقا و استمرار، همواره به مرجع دین نیازمند است و نبود آن، به نابودی حقیقت دین منجر خواهد شد.

۶. نتیجه گیری

با استناد به تحلیل های ارائه شده در بخش نخست (وجوه نیاز بشر به مرجع دین)، نتایج زیر حاصل می شود:

بشر اگر دنبال سعادت و کمال در دنیا و آخرت است، همواره به مرجع دینی نیازمند است و باید آیین دینداری را از او بیاموزد. از این رو، انسان اگر خواهان هدایت است، باید براساس آموزه های او مشی کند، تدبیر امورش را به او بسپارد و در مواقع سردرگمی و اختلاف یا پیچیدگی های مسائل دینی و حتی غیردینی، از او استمداد بجوید. به بیان جامع، هرآنچه بشر در مسیر کمال به آن محتاج است، در اختیار مرجع دین است. بنابراین، راه دومی برای رفع نیاز و وصول به سعادت وجود ندارد. به تعبیر دیگر، دینداری بدون مراجعه به مرجع دین، سرانجامی جز هلاکت و گمراهی نخواهد داشت.

در بخش دوم نوشتار، با تأکید بر نقش مرجع دینی در قوام دین، نتایج عمیق تری به دست آمد:

۱. دین و حجت خدا نه دو مفهوم مستقل، بلکه در نسبت «این همانی» قرار دارند. یعنی دین همانی است که از مرجع دین صادر شود.
۲. بقا و اصالت دین، به وجود مرجع دین وابسته است؛ فقدان وی مستلزم نابودی یا انحراف قطعی دین از مسیر حق است.

از مجموع مباحث پیش گفته، ضرورت وجود دائمی مرجع دین بر روی زمین به دست می آید. این حضور پیوسته، به معنای امکان دسترسی بشر به مسیر سعادت و استمرار حیات دین است. همچنین می توان گفت پس از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، وجود فردی هم سنگ و هم سنخ با ایشان برای رجوع مردم، امری اجتناب ناپذیر است. در غیر این صورت، حقیقت دین الهی نابود خواهد شد و بشریت در گرداب گمراهی فرو خواهد رفت. براین اساس، دیدگاه رایج عامه که پس از پیامبر صلی الله علیه و آله صرفاً به قرآن و سنت نبوی (بدون اعتقاد به ضرورت وجود مرجعی زنده و معصوم در هر عصری) تمسک می کنند، مورد نقد جدی قرار می گیرد؛ چراکه با لوازم ضروری نیاز بشر و قوام دین ناسازگار است.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

منابع

* قرآن کریم.

۱. آملی، سید حیدر (۱۳۶۸ش)، جامع الأسرار و منبع الأنوار، تهران: مرکز انتشارات علمی و فرهنگی.
۲. ابن بابویه، محمد بن علی (شیخ صدوق) (۱۴۱۴ق)، اعتقادات الإمامية، قم: کنگره شیخ مفید.
۳. ابن بابویه، محمد بن علی (شیخ صدوق) (۱۳۸۵)، علل الشرائع، قم: کتاب فروشی داوری.
۴. ابن بابویه، محمد بن علی (شیخ صدوق) (۱۴۰۳ق)، معانی الأخبار، محقق: علی اکبر غفاری، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۵. ابن بابویه، محمد بن علی (شیخ صدوق) (۱۴۱۳ق)، من لایحضره الفقیه، محقق: علی اکبر غفاری، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۶. ابن بابویه، محمد بن علی (شیخ صدوق) (۱۳۹۵ق)، کمال الدین و تمام النعمة، محقق: علی اکبر غفاری، تهران: اسلامیه.
۷. اشعری، سعد بن عبدالله (۱۳۶۰ش)، المقالات و الفرق، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
۸. ابن اثیر جزری، مبارک بن محمد (۱۳۶۷ش)، النهاية فی غریب الحديث، قم: مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان.
۹. ابن تیمیه، احمد بن عبدالحلیم (بی تا)، زیارة القبور والاستنجاد بالمقبور، ریاض: دارطیبه.
۱۰. ابن سینا، حسین بن عبدالله (۱۴۰۴ق)، الشفاء (الالهیات)، قم: مکتبه آیه الله المرعشی.
۱۱. ابن شاذان، محمد بن احمد (۱۴۰۷ق)، مائة منقبة من مناقب أمير المؤمنين



والأئمة عليهم السلام، قم: مدرسة الإمام المهدي عليه السلام و فرقه الشريف.

۱۲. ابن مشهدي، محمد بن جعفر (۱۴۱۹ق)، المزار الكبير، قم: دفتر انتشارات اسلامي وابسته به جامعه مدرسين حوزه علميه قم.
۱۳. ابن منظور، محمد بن مكرم (۱۴۱۴ق)، لسان العرب، بيروت: دارالفكر للطباعة و النشر و التوزيع.
۱۴. بابازاده، علي (۱۴۰۴ش)، «بازخواني و اثبات روايي اوصاف و شروط امامت از نگاه مرجعيت ديني»، نقد و نظر، دوره ۳۰، شماره ۱۲۰.
۱۵. بابازاده، علي و طالقاني، سيد حسن (۱۴۰۲ش). «نقش حجج الهي در پيشرفت و بهبود زندگي دنياي بشر»، تحقيقات كلامي، دوره ۱۱، شماره ۴۱، ص ۱۱۵-۱۴۲.
۱۶. بحراني، ميثم بن علي (۱۴۰۶ق)، قواعد المرام في علم الكلام، قم: مكتبة آية الله المرعشي.
۱۷. بغدادی، عبدالقاهر (۱۹۷۷م)، الفرق بين الفرق و بيان الفرقة الناجية، بيروت: دارالآفاق الجديدة.
۱۸. حسيني، سيد علي رضا (۱۳۹۷ش)، اعتبارسنجي احاديث شيعه، تهران: سمت.
۱۹. حلي، حسن بن سليمان (۱۴۲۱ق)، مختصر البصائر، قم: مؤسسة النشر الاسلامي.
۲۰. حلي، حسن بن يوسف (۱۳۶۵ش)، الباب الحادي عشر، تهران: مؤسسه مطالعات اسلامي.
۲۱. خزاز رازي، علي بن محمد (۱۴۰۱ق)، كفاية الاثر في النصّ على الأئمة الإثني عشر عليهم السلام، قم: بيدار.
۲۲. ذهبي، شمس الدين ابو عبد الله (۱۴۱۹ق)، تذكرة الحفاظ، بيروت: دارالكتب العلمية.
۲۳. شريف رضى، محمد بن حسين (۱۴۱۴ق)، نهج البلاغة، محقق: صبحي صالح، قم: هجرت.
۲۴. شهرستاني، محمد بن عبد الكريم (۱۴۱۵ق)، الملل و النحل، بيروت: دارالمعرفة.
۲۵. صاحب بن عباد (۱۴۱۴ق)، المحيط في اللغة، بيروت: عالم الكتاب.





۲۶. صدوق، محمد بن علی (۱۳۷۸ق)، عیون أخبار الرضا عليه السلام، محقق: مهدی لاجوردی، تهران: نشر جهان.
۲۷. صفار، محمد بن حسن (۱۴۰۴ق)، بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد عليه السلام، محقق: محسن کوچه باغی، قم: مكتبة آية الله المرعشي.
۲۸. طباطبایی، سید محمد حسین (۱۳۹۰ق)، المیزان فی تفسیر القرآن، بیروت: مؤسسة الأعلمی للمطبوعات.
۲۹. طبرسی، احمد بن علی (۱۴۰۳ق)، الإحتجاج علی أهل اللجاج، محقق: محمد باقر خراسان، مشهد: نشر مرتضی.
۳۰. طوسی، نصیرالدین (۱۴۰۵ق)، تلخیص المحصل المعروف بنقد المحصل، بیروت: دارالأضواء.
۳۱. عیاشی، محمد بن مسعود (۱۳۸۰ق)، تفسیر العیاشی، محقق: سید هاشم رسولی، تهران: المطبعة العلمية.
۳۲. الغراب، محمود (۱۴۱۴ق)، الإنسان الكامل من كلام الشيخ الأكبر، دمشق: دارالکاتب العربی.
۳۳. فارابی، ابونصر (۱۹۹۵م)، آراء اهل المدينة الفاضلة و مضاداتها، بیروت: مكتبة الهلال.
۳۴. فاضل مقداد، مقداد بن عبدالله (۱۴۰۵ق)، إرشاد الطالبین إلى نهج المسترشدين، محقق: سید مهدی رجایی، قم: انتشارات کتابخانه آیت الله مرعشی.
۳۵. فرمانیان، مهدی (۱۳۹۸ش)، جریان شناسی سلفی گری معاصر، قم: مؤسسة دارالاعلام لمدرسه اهل البيت عليه السلام.
۳۶. فیومی، احمد بن محمد (۱۴۱۴ق)، المصباح المنیر، قم: مؤسسه دارالهجرة.
۳۷. کشی، محمد بن عمر (۱۴۰۹ق)، رجال الکشی (إختیار معرفة الرجال)، محقق: محمد بن الحسن طوسی و حسن مصطفوی، مشهد: مؤسسه نشر دانشگاه مشهد.
۳۸. کلینی، محمد بن یعقوب (۱۴۲۹ق)، الکافی، قم: دارالحديث.
۳۹. مجلسی، محمد باقر (۱۴۰۳ق)، بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار عليه السلام.

بيروت: دار إحياء التراث العربي.

٤٠. مفيد، محمد بن محمد (١٤١٣ق)، النكت الاعتقادية، قم: المؤتمر العالمي للشيخ المفيد.

٤١. نجاشي، احمد بن علي (١٣٦٥ش)، رجال النجاشي، قم: مؤسسة النشر الاسلامي التابعة لجامعة المدرسين بقم المشرفة.

